

ستاره درخشان در هاله سیاه

یدالله صادقی

سیاه‌باز شیرازی

نوشته:

حسین اسماعیلی

انتشارات نوید شیراز

سرشناسه	:	اسماعیلی، حسین، ۱۳۲۳.
عنوان و نام پدیدآور	:	ستاره درخشان در هاله سیاه، یدالله صادقی سیاهباز شیرازی / نوشته حسین اسماعیلی.
مشخصات نشر	:	شیراز: نوید شیراز، ۱۳۹۸
مشخصات ظاهری	:	۲۵۶ ص.: (مصور)
شابک	:	۹۷۸-۶۰۰-۱۹۲-۹۲۹-۸
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
موضوع	:	صادقی، یدالله. ۱۳۱۰-۱۳۶۹.
موضوع	:	سیاهبازان
موضوع	:	*Siyahbazan (Therater)
موضوع	:	نمایش روحی
موضوع	:	Theater on pond *
موضوع	:	بازیگری (نمایش) -- ایران -- تاریخ
موضوع	:	Acting -- Iran -- History
رده بندی کنگره	:	PIR ۳۸۳۰
رده بندی دیویی	:	۸۶۲/۰۵۲۳۲
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۶ ۶۳۵۰



ستاره درخشان در هاله سیاه

نوشته: حسین اسماعیلی

صفحه آرا: ندا گزینی ○ طرح جلد: کانون آگهی و تبلیغات سی.د.ا.
لیتوگرافی و چاپ: دنیا ○ تیراژ: ۵۰۰ جلد ○ چاپ اول: ۱۳۹۸ ○ سی.د.ا. چاپ محفوظ

ناشر: انتشارات نوید شیراز

دفتر شیراز- تلفن ۶۲-۳۲۲۲۶۶۶۱-۳۲۲۲۹۶۷۶ نمابر

دفتر تهران- تلفن ۵۹۴۵-۸۸۹۰۵۹۴۵ نمابر ۱۵۲۲-۸۸۹۲۱۵۲۱-۰۲۱

پست الکترونیکی: navideshiraz.pub@gmail.com

وب سایت: www.navideshiraz.com

ISBN: 978-600-192-929-8

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۱۹۲-۹۲۹-۸

۳۵۰۰۰ تومان

فهرست مطالب

صفحه	عنوان
۷	درآمد سخن
	بخش یکم (از مولیر تا لوده سیاه پوش)
۱۹	پیر هکتار
۱۹	مولیر، سلطان کمدی در تئاتر فرانسه
۲۴	طبيب اجارى و رمان مضامين آن
۲۷	مضمون دکتر قلابی
۳۵	طنز طبیبان در ادبیات فرانسه
۳۹	مولیر در شرق
۴۶	از طبیب اجباری تا دکتر رجب
۴۹	لوده سیاه کیست؟
۵۰	دیدگاه آیینی و اسطوره‌ای ایران کهن
۵۱	دیدگاه تاریخی و جامعه شناختی
۵۲	پدیده درون تئاتری
۵۳	از عیار داستان تا سیاه روحوضی
۵۹	سیاه بازی در چشم انداز کمدی جهان
۶۰	در اروپا
۶۸	در آسیا
۶۹	در هند
۷۰	بهاند پاتر
۷۳	بهاوای
۷۳	خیال
۷۴	سوانگ
۷۵	در ترکیه
۷۵	اُرتا آیونو
۷۹	زمینه‌های تاریخی و فرهنگی نمایش کمیک
۸۰	سیاه بازی برآیند تنش‌های چهارصد ساله

۸۱	کمدی‌آدل آرته
۸۲	کمدی کلاسیک فرانسه
	بخش دوم (شیراز و مطربانش)
۸۷	سبک هنرهای نمایشی شاد شیراز
۹۵	یهودیان شیراز
۹۸	برخورد دولتیان
۹۹	برخورد فقیهان
۱۰۱	برخورد مردم عوام
۱۰۳	دسته‌های مطرب شیراز و چالش‌های اجتماعی
۱۰۸	دسته‌های آقایی
۱۱۵	برخی دیگر دسته‌های شیرازی
۱۲۳	جامعه‌شناسی نمایش و حوضی
	بخش سوم (زندگی و هنر یدالله صادقی)
۱۳۵	زندگی یدالله صادقی
۱۳۵	سیاه‌پوشان شیراز
۱۳۷	یدی سیاه
۱۴۲	دوران طلایی یدی سیاه
۱۴۶	شکرریز تلخ‌کام
۱۵۱	کارنامه یدی سیاه
۱۵۶	نمایش‌های یدی سیاه
۱۶۳	کمیک در نمایش دکتر رجب
۱۶۴	کمیک رفتار
۱۶۵	کمیک گفتار
۱۶۷	کمیک شخصیت
۱۶۹	کمیک وضعیت
۱۷۰	کمیک مضمون
۱۷۲	پیشینه هجو پزشکان در ادبیات فارسی
۱۷۷	ساختار و گفتمان نمایش دکتر رجب
۱۸۵	متن نمایش دکتر رجب
۱۸۷	نام بازیگران و نقش‌ها
۲۵۳	کتابنامه

گدایان بهر روزی طفل خود را کور می‌خواهند
طبیان بهر نانی خلق را رنجور می‌خواهند
گمانم مرده شوین راضی اند از مردن مردم
بتازم مطربان، کاین خلق را مسرور می‌خواهند
منسوب به شیخ بهایی

در آما سخن

تابستان سال ۱۳۵۵، در سفری به ایران و شرکت در جشن هنر، میهمان دوست از دست رفته‌ام، شادروان شاهپور بنیید، شاعر خوش ذوق شیرازی بودم. در آن زمان، ما در پاریس زندگی دانشجویی خود را می‌گذرانیدیم و برای تعطیلات تابستانی به ایران آمده بودیم. دوست شیرازی، امشب مرا به تماشای یک نمایش روحوضی، خارج از جشنواره برد که در آن چند دسته سیاه‌بازی که وصفشان را شنیده بودم، نمایشی اجرا می‌کرد که عنوان آن درست در ذهنم نمانده، ولی هنوز برخی صحنه‌هایش در ذهنم زنده‌است، چون سیاه‌پوش این نمایش به گونه‌ای مرا تحت تأثیر قرار داد که از نرمش حرکات و بیان شیرین او شگفت زده شدم. بار دیگر، در سال ۱۳۵۶ خوشبختانه فرصت دست داد تا در اولین جشن فرهنگ مردم که در شهر

اصفهان برگزار می‌شد، همان دسته سیاه‌بازی و همان سیاه‌پوش را در چارچوب برنامه‌های جشن، دو باره بینم و از هنرشان لذت ببرم. آنچه مرا بیش از هر چیز مجذوب کرده بود، نه موضوع نمایش که معمولاً بسیار سهل و پیش پا افتاده‌است، بلکه قدرت بازی استثنایی سیاه‌پوش نمایش بود که تماشاگران را دو ساعتی شگفت‌زده می‌خکوب کرده بود. این سیاه‌پوش فن‌العاد، به نام **یدالله صادقی**، نزد اهالی شیراز با لقب "**یدی سیاه**" معروف بود. وی اگر از نظر مهارت و شفافیت بازی از سعدی افشار برتر نبود، به تین بی‌نوم که چیزی هم از او کمتر نداشت؛ و به نظر بنده، بی‌تردید این دو با ننگ دانش، واپسین ستاره‌های خاموش شده نمایش روح‌حوی ایران به شمار رفته می‌روند.

سال‌های بعد، هر بار که فرصت دیدن نمایش روح‌حوی دست می‌داد، بی‌اختیار به یاد یدالله صادقی می‌فتم که دیگر نه خودش و نه بازی او را دیده بودم، اما هرازگاه به صدایش گش می‌دادم. به ویژه هر وقت که بازی سعدی افشار را، چه در ایران و چه در فرانسه روی صحنه می‌دیدم، بدون آنکه بخواهم قضاوتی ارزشی و مقایسه‌ای داشته باشم، شگردهای یدالله صادقی در خیالم نقش می‌یست. از جبر روزگار، سعدی افشار در سال ۱۳۹۲ به دیار باقی شتافت و فقدان او، سر و صدایی گزافه‌تر از حد بازیگر شگفتی که او بود، به پا کرد، اما ناخودآگاه مرا به فکر یدالله صادقی انداخت که «ای دل غافل، سرنوشت با او چه بازی باخته‌است؟»

با دوستان شیرازی‌ام تماس گرفتم، برخی او را نمی‌شناخند، بیشترین هم که آشنایی داشتند، می‌گفتند که از وی خبر ندارند و بالاخره، کسانی که اهل نمایش بودند، خبر دادند که یدی سیاه سال‌ها پیش از سعدی افشار، بی‌سر و صدا و در انزوایی ناخواسته، در حالی که ۵۹ سال بیشتر نداشت، جهان را بدرود گفته‌است. ولی هر کسی از جزئیات واقعه چیزی نمی‌دانست.

دریغ از یک دلنوشته در باره هنرمندی که سالیان سال بر لب هزاران هزار از شیرازیان و دیگران خنده نشانده بود!

هرچه سعدی افشار از شهرت برخوردار بود، یدی سیاه ناشناخته باقی ماند و دلیل آن هم روشن است^۱: سعدی افشار در تهران بود و در مرکز توجه رسانه‌ها، اهل مصاحبه بود، در جشنواره‌ها شرکت می‌کرد، در خارج از کشور بار چند بار فرصت نمایش دادن یافته بود و برخی از نمایش‌هایش هم امرور در فضای مجازی دیده می‌شود. در مقابل، یدی سیاه از مرکز دور بود، گرچه شاید یکی از مراکز مهم سیاه‌بازی در ایران به شمار می‌آمد که سابقه‌اش شد از تهران هم بیشتر باشد. یدی سیاه به ندرت در جشنواره‌ها حضور داشت، از نمایش‌هایش چیزی به صورت ضبط شده باقی نمانده و عکس چندانی هم از او در دست نیست.

دریغ از این هر دو واپسین ستاره درخشان سیاه‌بازی کشور، دو خدمتگزار فرهنگ و هنر مردم که دیگر در بین ما نیستند و از مسئولان فرهنگ کسی دغدغه آنها را نداشت و ندارد. دولتمردان و مقامات رسمی که به فرهنگ هنر تحمیل می‌شوند، می‌آیند و می‌روند و با نندانی از خود به جا نمی‌گذارند، جز ویرانی، اما هنرمندانی چون سعدی افشار و یدیالله صادقی و بسا هنرمندان گمنام دیگر، کوشیده و از جان مایه گذاشته‌اند و همچنان می‌کوشند تا این باغ پر طراوت هنر نمایشی ارزشمند را به مسئولان و گمنامی و بدون کمترین چشمداشت پیوسته آبیاری کنند و خانه را به حلقه

۱. باز جای شکرش باقی است که در مورد شادروان سعدی افشار، گذشته از نوشته‌های پراکنده، دست کم دو کتاب در باره زندگی، خاطرات و هنرش با مشخصات زیر نوشته شده، اما دریغ از یک مقاله مستقل درباره مرحوم یدیالله صادقی! برای سعدی افشار، نک:

لاله عالم، عالیجناب سیاه، زندگی و خاطرات سعدی افشار، با مقدمه‌ای از قطب‌الدین صادقی، نشر

بوینده، تهران، ۱۳۹۱.

محمدرضا خزائی، سبک بازیگری و زندگی هنری سعدی افشار، انتشارات نمایش، تهران، ۱۳۹۲.

انزوا خشکیده، از یاد بروند. دنیای غریبی است!

در این وانفسای غریب ماندن، حتی در دیار خود، نگارنده به این فکر افتاد که زنده نگاه داشتن یادِ یدی سیاه یک وظیفه است تا غبار فراموشی، پیش از آن که بیشتر و تیره تر شود، تا حد امکان از چهره اش زدوده شود. تنها یادگاری که از یداله صادقی در دست داشتم، یک ضبطِ نوار صوتی از نمایش او، نام "دکتر رجب"، اجرا شده در جشن فرهنگ مردم در اصفهان است. این بنده چون سابقه بازی درخشان او را داشت، دست کم توانست از دوستان اصفهانی یک دستگاه ضبط صوت به امانت گرفته و صدای نمایش را به یادگار داشته باشد. از آن پس چند بار در سال به آن گوش بدهد. بنابراین، گام نخست بازنویسی این متن بود که می بایست انجام شود. اما بنده به یاد دارد که همین نمایش دکتر رجب از سوی تلویزیون ملی آن زمان ضبط تصویری هم شده بود. افسوس که پیگیری هایش برای یافتن این نوار به جایی نرسید و شاید در گیر و دار انقلاب از میان رفته باشد. بنابراین، متن نمایش بازنویسی شد که در اینجا به علاقمندان هنر سیاه بازی تقدیم می شود.

نمایش دکتر رجب برگرفته ای از دوره آزادار نمایشنامه مشهور مولیر فرانسوی به نام "طبيب اجباري" [Le médecin malgré lui] است که مطابق با سنت نمایش تخت حوضی تنظیم و بازنویسی شده و ترجمه فارسی - یا بهتر بگوییم اقتباس - که توسط اعتماد السلطنه در دوره ناصرالدین شاه صورت گرفته، متفاوت است. اما هرچه از جزئیات آثار و زندگی مولیر که نزدیک به چهار سده از حیات او گذشته آگاهی مو به مو داریم، از نویسنده متن دکتر رجب بیخبریم و صد البته می دانیم که در سنت نمایش روحوضی اصولاً متن نوشته ای در کار نبوده و تنها طرح کلی روایت را با بداهه گویی بر صحنه شاخ و برگ می دادند. پس، جستجو برای یافتن نام نویسنده کاری عبث می نمود. در عوض نگارنده بر آن شد تا با تمرکز بر زندگی و خلاقیت

اجرایی یدالله صادقی، که در واقع در این نمایش همان نقش مولیر را بازی می‌کرد، فضاهای خالی را پر کند و بدین وسیله حق او را به جای آورد. جست‌وجو در باره زندگی و کارنامه صحنه‌ای یدی سیاه هم چندان کوشش آسانی نبود و در منابع مکتوب چندان چیزی جز چند خاطره و یاد آوری کوتاه درج شده توسط پیشکسوتان تئاتر شیراز به دست نیامد که در ادامه مطلب به این نوشته‌ها ارجاع داده خواهد شد.

در همین فرصت، نگاهی به کتابشناسی مولیر در فرانسه انداختم و افسوس دوستان پیدا شد، چرا که تنها در باره زندگینامه او بیش از پنجاه کتاب معتبر به دست سیده و این گذشته از منابعی است که در مورد نمایشنامه‌هایش نیز کار برداش و اجرای نقش شخصیت‌هایی که در طی پانزده سال فعالیت نمایش خود آفریده، سر به فلک می‌زند! با خود گفتم که ما هنر عجیبی در رها کردن مظاهر فرهنگی خودمان در گرداب فراموشی داریم، چرا که سعدی افشار و یدی سید، گرچه هر دو از خواندن و به ویژه نوشتن بی بهره بودند (و این حقیقت که در سیاه‌بازی نمایشنامه نویس محلی از اعراب ندارد و همه چیز بداهه پردازی است، اما بر روی صحنه و ایفای نقش، از مولیر کم نداشتند و ما چه رایگان از دستشان می‌دهیم!

بنابراین، تنها راهی که برای من بنده باقی مانده به درخواست از محدود همکاران یدی سیاه، اهل تئاتر شیراز و به ویژه از فرهیختگان این شهر بود که هر آنچه از دیده‌ها و شنیده‌های خود به یاد دارند، بزرگواری در اختیار نگارنده بگذارند تا به نام خودشان تدوین شود. ناگزیر از این هستیم که با این منابع شفاهی کنار آمده و پایه کار را بر آن استوار کنیم.

البته یادآوری این نکته نیز لازم است که به طور کلی ما نسبت به هرگونه مظاهر فرهنگ غیررسمی و مورد علاقه توده‌های مردم بی‌اعتنا باشیم و از کنار آن به راحتی عبور کنیم، آن را به حوزه شفاهیات واگذار کرده و در ثبت

آن همتی از خود نشان ندهیم؛ و بر کسی پوشیده نیست که این برخورد بیمارگونه و بنیان کن در سرزمین ما سابقه‌ای بس دراز دارد. با این تفصیل، شگفت آور نیست که از یک بازیگر محبوب نمایش تخت حوضی شیراز که طی چند دهه مردم برای دیدن نمایش‌های او سر و دست می‌شکستند، تنها چند عکس معدود در دست باشد و یا تاریخ تولد و سال وفات او را کمتر کسی بداند.

در شک، نمایش‌های شادی‌آور، با بیش از دویست سال پیشینه خود، صدها بازیگر امر به دسته‌های تقلید مردم را سرگرم هنرنمایی خود کرده‌اند. اما در مابقی تخصص امروز نامشان نیامده و برای همیشه در گرد و غبار زمان ناپدید شده‌اند. بی‌شک، یک دسته تقلیدچی در دوره احمدشاه قاجار و همزمان با دسته سرید فغان بوده که تنها نامش در خاطرات عبدالله مستوفی باقی مانده‌است. آنجا که مسرفی در شرح ازدواج خود می‌گوید که دو دسته زنانه و مردانه را برای مراسم عروسی به خدمت گرفته و بدون نام بردن از دسته زنانه، می‌افزاید: «دسته مردانه دسته حسن علی اکبر بود. این دسته، شخصی به لقب مطربی حاجی لره داشت که لعل‌های کاشی و اصفهانی و لری و قزوینی و ترک و کاکاسیاه را با اصطلاحات آنها به خوبی تقلید می‌کرد و الحق مرد بامزه‌ای بود. حتی بعضی از آنکه‌های اروپایی را هم وارد مطایبات خود کرده، به بذله‌گویی خود جنبه ادبی و اخلاقی می‌داد.»^۱

شایسته یادآوری است که جشن عروسی عبدالله مستوفی در سال ۱۳۳۱/ق ۱۲۹۱ ش، در زمان احمدشاه انجام گرفت و عبدالله مستوفی، به عنوان یکی از بزرگان دستگاه دولتی، نمی‌توانسته از هر دسته تقلید گمنام و بازاری دعوت کرده باشد، با این حال، نام این دسته و سیاه بذله‌گوی آن را در

۱. عبدالله مستوفی، شرح زندگانی من، انتشارات زوار، تهران، ج ۲، ص ۴۲۷.

جایی دیگر ندیده‌ام مگر در کتاب ابوالقاسم جنتی عطائی که به گمان قوی به نقل از عبدالله مستوفی تنها نامی ازیشان برده‌است؛^۱

و حتی بهرام بیضائی که از ص ۱۷۰ تا ۱۸۰ نمایش در ایران بسیاری از دسته‌های سیاه‌بازی تهران را معرفی کرده، نام دسته حسن علی اکبر و مقلدش حاجی لره را نیاورده است.^۲ همچنین، بسیار جای افسوس است که عبدالله مستوفی وارد جزئیات نشده و از شگردهای این دسته هیچ ذکر نکرده و بر این مثال نگفته‌است که حاجی لره در هنرنمایی خود چگونه از لطیفه‌های اروپایی بهره می‌برد. نه این نکته در نوع خودش ابتکار جالبی به شمار می‌آید.^۳

۱. ابوالقاسم جنتی عطائی، بنیاد نمایش در ایران، کتابفروشی ابن سینا، تهران، ۱۳۳۳، بخش نخست، ص ۵۸.

۲. نخستین کسی که به نام از حاجی لره یاد کرده، ایرانی بلکه یک دیپلمات فرانسوی به نام اژن این (Eugène Aubin) است که در سال‌های ۱۲۸۶-۲۸۵، یعنی اوج انقلاب مشروطیت در ایران به سر برده و در کتاب پرارزشش با عنوان ایران/امروز، که به نام نامه است مطالب مهمی در باره اوضاع و احوال کشورمان آورده است. او گذشته از مطالب سیاسی، فرهنگی اجتماعی و فرهنگی ایران اشاره کرده و به ویژه از تعزیه، زیارت و دیگر آداب دینی، و همچنین آداب شادی بخش و جشن ایرانیان یاد می‌کند. در این کتاب، اشارات با ارزشی از دسته می‌نمایندگان مطربان، لعبت بازان، لوطیان و نیز سازماندهی آنان آمده که برای پژوهشگران قابل توجه است. او در روش چندین سال پیشتر از عبدالله مستوفی می‌گوید: «دلک مورد دست مردم کسی است به نام «حاجی لره».

(نک: Eugène Aubin, La Perse d'aujourd'hui, Paris, Arman Colin, 1908, p. 232 و ترجمه فارسی همین کتاب: اژن این، ایران/امروز، ترجمه علی اصغر سعیدی، تهران، نشر علم، ۱۳۹۱، ص ۲۹۵).

۳. بازهم جای شکر دارد که همین مقدار نام از این گمشدگان تاریخ هنر باقی مانده است. یکی دیگر از صدها فراموش شدگان این حوزه، سیاه‌پوشی بود به نام عباس بنجه‌باشی، به نقل از شنیده‌های دوست فرهیخته‌ام امیر کاوس بالا‌زاده که تعریف می‌کرد: «در نوجوانی و در آغاز دهه پنجاه، روزی با مادرم مرحوم صدیقه میرزا بابا مستوفی، در خیابان نظام آباد، چهارراه گلچین برای خرید می‌رفتیم، مادرم با آقای مستنی سلام و احوال پرسی کرد. از او پرسیدم ای اقا که بود؟ گفت عباس ←